

# امر و خلق

جلد 3



تتبع و تدوین

اسدالله فاضل مازندرانی

## برای آگاهی

به آماج آراستن کارنامه نویسندگان مازندرانی / تبرستانی ، کتاب امر و خلق را از تارنمای " کتابخانه مراجع و آثار بهائی " برداشتم. در این نشانی دوره 4 جلدی امر و خلق را به روش نگاره/فتو/عکس نهاده اند و می باید برگ برگ را دید و ذخیره نمود:

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK1      امر و خلق. جلد 1

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK2      امر و خلق. جلد 2

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK3      امر و خلق. جلد 3

http://reference.bahai.org/fa/t/c/AK4      امر و خلق. جلد 4

یکایک رویه ها را پس انداز کردم؛ آنگاه به پی دی اف گردانیدم و این بازچاپ را به خواستاران سپرده ام.

پاییز 2009

بمون تپوری ( ح. ص ).

# امر و خلق

شامل نصوص مهمه در مسائل مختلفه دینی و فلسفی علمی  
و اجتماعی که در آثار مبارکه بدیه متفرق و در اوقات  
متفاوت و بناسبت نامی مختلف غررول و صدور یافته

جلد سوم

تتبع و تدوین: فاضل نازندرانی

نشر سوم

۱۳۲۲ بیع - ۱۹۸۶ میلادی

سجده علی ششرازاری بر زبانهای فارسی و عربی  
و کتبشماره - آلمان غربی

۱۴۲ هجری - ۱۹۸۶ میلادی

ساحت جمال آینه سحر جانان که در کتاب «الاسلام» چاپ می‌نویسیم که این نسخه را موفق به انتشار کتاب  
 «امر و خلق» تألیف دانشمند ارجمند جناب سید فاضل مازندرانی علیه‌السلام شده بود.  
 ریزش نقیب محبوبه آثار مبارکه است که از اقدامات مقدسه امر بهای در موارد  
 مشغله غرضه و ریاضه و جناب فاضل مازندرانی با وقت و حوصله تمام طریقه‌های  
 اقدام صحیح آورده و تفصیلاً آنها را شرح داده و در نه باب مدون فرموده اند.

ابواب اول تا چهارم کتاب امر و خلق به اولین بار در سال ۱۱۱۱ بی‌عیب در ۲۷۶ صفحه در طرز  
 طبع و نشر گوید و به علت مواعظ و مشکلی که بهای جامعه بهائی ایران بوجود آورده انتشار در سنه ۱۱۷۰  
 بی‌عیب صورت گرفت.

در سال ۱۲۲۲ بی‌عیب ابواب اول تا سوم منبج در کتاب فوق‌الذکر تحت عنوان امر و خلق  
 جلد اول در ۳۲۵ صفحه تجدیداً انتشار یافت و در باب چهارم که مقرر بود تحت عنوان امر و خلق  
 جلد دوم تجدیداً طبع گشت تا این تاریخ هنوز انتشار نیافته است.

باب پنجم کتاب در سنه ۱۲۸۱ بی‌عیب تحت عنوان امر و خلق جلد سوم در ۵۱۶ صفحه نشر گشت و در  
 ابواب ششم تا نهم تحت عنوان امر و خلق جلد چهارم در سنه ۱۳۱۱ بی‌عیب در ۶۹۸ صفحه به طبع آید.

غیر نقد و نسخ منتشر کتاب امر و خلق محمد و بعد و نیاز تجدیدین طبع این اثر تفسیر است  
 در مجلد اول تا چهارم، تحت عنوان کتاب امر و خلق بعد از اول و دوم در یک مجلد در اول  
 ۱۴۱ هجری / ۱۹۸۵ میلادی منتشر شود و حال با سرت غیر ابواب باقی مانده و اگر شاه طاهر در سوم و چهارم  
 میباشد در یک مجلد منتشر می‌شود. این کتاب نظیر مجلد اول عیناً از روی مخطوطات سابقه عکس برداری شده است  
 از سید احمد دستاویز با زهدت آثار مبارکه و مطالعه مطالب عالی مندرجه در این تفسیر را می‌توان  
 در ایجاب معلوماست بفرمایند و نیز در چشم‌انداز مطالعه و تفکر در باب مطالب مندرجه در این  
 کتاب است با شوق و تحریص فرمایند.

بانده کم عکس در جلد کوشین  
 مندرج علی بحایان آلمان  
 بجهت نشر آثار در برزناخس از سر روزی - آلمان غربی  
 آگمن حایان - ۱۴۲ هجری

# باب پنجم

در تعالیم راجعه بصحت بدن و تربیت و آداب و اخلاق  
و شؤون مشفرحه برائت

علاوی شش فصل

از حضرت بهاء الله در لوحی است . قوله جل و علا :

بسم الله الرحمن الرحيم

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان  
براستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و نندگان  
شوند هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان  
ببفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام  
انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و الا پست تر از جمیع  
مخلوق مشاهده میشود بگوای دوستان امروز را غنیمت شعرید  
و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید از حق میطلبیم  
جمیع را بطراز عمل پاک و خالص درین یوم مبارک مزین فرماید  
انه هو المختار .

و قوله عز کبریاة :

بعض عقول شاید بعض حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم اطلاع بر مصالح مکتونه در آن تصدیق ننمایند ولیکن آنچه از قلم قدم در این ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و آداب و اشتغال بها ینتفع به الناس جاری شده احدی انکار ننموده و نمی نماید مگر آنکه بالعزّه از عقل محروم باشد. اگر احبای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نمایند ضرّش بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس محل امانت کعبه الهیه و اسرار مکتونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و من ، 'ثهما قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه .  
و قوله عظم برهانه :

ای فرزند کنیز من لزال هدایت به اقوال بوده و ایمن زمان به افعال گشته یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه در اقوال کلّ شریک اند ولیکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ماست پس بجان سعسی تعائید تا با افعال از جمیع ناس ممتاز شوید کذلک نصحناکم فی لوح قدس منیر .

و قوله الاعلی :

باید بکمال حکمت بآنچه صلحت امر مشاهده میشود ناظر



باشید و عامل گردید و اعمال مقدم است بر اقوال عمل  
طیب معیز بوده و خواهد بود .

و قوله الاعزّ الاحلی :

رَأْسُ الْإِيمَانِ هُوَ التَّعَلُّلُ فِي الْقَوْلِ وَ التَّكثُّرُ فِي الْعَمَلِ وَ مَنْ  
كَانَ أَقْوَالُهُ أَزِيدَ مِنْ أَعْمَالِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّ عَدَمَهُ خَيْرٌ مِنْ وَجُودِهِ  
وَ فَنَائِهِ أَحْسَنُ مِنْ بَقَائِهِ .

و قوله الاقدس الابهی :

زَيْنُوا أَنْفُسَكُمْ بِطِرَازِ الْأَعْمَالِ وَ الَّذِي فَازَ بِالْعَمَلِ فِي رِضَا  
أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبِهَاءِ قَدْ كَانَ لَدَى الْعَرْشِ مَذْكُورًا .

و در لوحی خطاب بزمین المقربین است :

قُلْ يَا قَوْمِ تَمَسَّكُوا بِمَا أُمِرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ وَ زَيْنُوا أَنْفُسَكُمْ  
بِالْأَخْلَاقِ الَّتِي أَمَرْنَا الْكَلَّ بِهَا فِي لَوْحٍ مِمِّينٍ إِنَّ الَّذِي عَمِلَ  
بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبِهَاءِ يَشْهَدُ بِذَلِكَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى  
وَ الَّذِي نَبَذَهُ أَنَّهُ مِنَ الْفَاقِلِينَ .

و در لوحی خطاب به حاجی میرزا حیدر علی است :

يَا حَيْدَرُ قَبْلِ عَلِيٍّ عَلَيْكَ بِهَا اللَّهُ قُلْ إِنَّ الْإِنْسَانَ يَرْتَفِعُ بِأَمَانَتِهِ  
وَ عَقَلِهِ وَ عَقْلِهِ وَ أَخْلَاقِهِ وَ يَهْبُطُ بِخِيَانَتِهِ وَ كَذِبِهِ وَ جَهْلِهِ  
وَ نِفَاقِهِ لَعَمْرِي لَا يَسْعُوا الْإِنْسَانُ بِالزَّيْنَةِ وَ الشَّرْوَةِ بَلْ بِالْآدَابِ  
وَ الْمَعْرِفَةِ

و قوله :

لعمرك الله سيف الاخلاق والآداب احد من سيوف الحديد .

و در آثار حضرت عبدالجبار است قوله العزيز :

فوالله الذي لا اله الا هو اليوم خدمتي بامر الله اعظم من

تخلقي باخلاق ليست و مضرتي بدين الله اعظم از صفات

قبیحه نه البته نفسی ضربت بر هیکل عبدالجبار زندگوارا تر

ازین است که عملی از صدور یا بد که مخالف منقبت عالم

انسانی است زیرا این زخم را مرهم و این ضربت را التیام

میسر اما آن جرح عظیم را التیام نه و آن سم نقیع را درمانی

نیست .

و قوله المحبوب :

و اما مسأله پنجم هیچ عملی در عالم وجود بی ثمر نماند اما

عمل با عرفان مقبول و تام و کامل و آن این است که انسان

بمعرفه الله فائز و به اعمال خیریه موفق و حائز گردد بسا

وجود این البته اعمال خیریه از برای نفوس سائره ولسوا از

عرفان بی بهره البته بی ثمر نیست یعنی دو نفس بی خبر

از حق محروم از عرفان یکی عادل و دیگری ظالم یکی صادق

و دیگری کاذب یکی خائن و دیگری امین یکی سبب آسایش

عالم انسانی و دیگری سبب زحمت و خونخواری و هسر دو

غافل از حق این دو شخص در نزد حق متساوی نیستند بلکه  
فرق بی منتهی در میان .

### هو الله

ای جنود حیات شرق و غرب پرستش نجوم آفله نمایند و  
عبادت آفاق مظلمه از اس اساس شرایع مقدسه الهیه غافل  
و از فضائل و کمالات دین الله زاهل عادات و رسوم چند  
را ارکان شریعت الله شعره اند و بر آن معتکف گشته اند و خویش  
را مطیع و منقاد انبیاء و اولیاء شعره و همچو گمان  
کردند که باعلی مراقی فلاح و نجات رسیده اند و حال آنکه  
در اسفل جهل زیستند و بگی از مواهب الهیه محروم و بی  
نصیب گشتند و سبب این حرمان آنکه باس اساس اصلی پیوسته  
نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات ساعیه رحمانی  
نکوشیدند اساس دین الله اکتساب کمالات است و استفاضه از  
فیوضات مقصد از ایمان و ایقان تزیین حقایق انسانی بفیض  
کمالات ربانیه است اگر این حصول نیابد حقیقت حرمانست  
و عذاب نیران پس بهائیان باید نظر باین امر دقیق  
نمایند که مانند سائر ادیان پسریده و های و هوئی و لفظ  
بی معنی کفایت نمایند بلکه بجمع شئون از خصائل و فضائل  
رحمانی و روش و رفتار نفوس ربانی قیام کنند و ثابت نمایند

که بهائی حقیقی هستند نه لفظی معنی و بهائی اینست  
که شب و روز بکوشد تا در مراتب وجود ترقی و صعود نماید  
و نهایت آرزوی هر يك این باشد که نوعی روش و حرکت نماید  
که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظرگاهش  
همواره خُلق و خوی حق باشد و روش و سلوکش سبب  
ترقیات نامتناهی گردد و بقدر قوه رحمت عالمان شود و بقدر  
استعداد موهبت عالم انسان گردد چون باین مواهب  
موفق شود میتوان گفت که بهائی است و الا در این دور مبارك  
که فخر اعصار و قرونست ایمان صارت از اقرار بوحدانیت  
الهیة نه بلکه قیام بجمیع شئون و کجالات ایمانست .



و نیز از حضرت بهاء الله است قوله الاکد الاقوی :

و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده اند که نزدیک اسم  
غفار از تطهیر این فجار خجلت برد جمیع کبائر را مرتکب اند  
و از صفایر نام را منع می نمایند اظهاراً لتقویهم مثل آنکه  
در ما حرم علیهم فی کل الاحوال تصرف نموده اند و بر  
نفس ظهور بعد که در جمیع الواح الله مرقوم که اگر بفیسر

حجت‌ها ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر ننماید مع  
 ظهور حجت و برهان باتقها بر قتلش فتوی دادند و لکن  
 در الواح نارینه خود می نویسند لا تأکلوا البصل ولا تشربوا  
 الذخان و امثال ذلك .

## فصل اول

در محافظت صحّت و مداومت مرض و مراقبت عدم

استلزام عادات مُضَرّه

دشمنی صحّت بدن

از حضرت بهاء‌الله در لوح طب است قوله عزّ کلامه:  
 لسانُ القِدمِ یَنطِقُ بما یَکونُ غَنیةَ الالباءِ عِنْدَ غِیبةِ الاطباءِ  
 قل یا قومِ لا تأکلوا الاّ بعدَ الجوعِ ولا تشربوا بعدَ العِجوعِ نعمَ  
 الرِیاضةِ علی الخلاءِ بها تقوی الاعضاءَ و عندَ الامتلاءِ رَاهِیةٌ  
 دهماً لا تتركِ العلاجَ عندَ الاحتِیاجِ و دَعُهُ عندَ استقامتِهِ

در قرآن است قوله تعالی :

” یا ایها الذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون “

و از کلمات قصار کبار است :

” عن اصلاح فاسده از عم حاسده . عادات

السادات سادات المادات .

العزاج لا تباشر الغذاء إلا بعد الهضم ولا تزدر إلا بعد  
أن يكمل القضم عالج العلة أولاً بالأغذية ولا تجاوز السس  
الادوية أن حصل لك ما اردت من المفردات لا تعدل السس  
المركبات راع الدواء عند السلامة وخذهُ عند الحاجة إذا  
اجتمع الضدان على الخوان لا تخلطهما فاقنع بواحد منهما  
بأدر أولاً بالرقيق قبل الغليظ وبالمايع قبل الجامد ادخال  
الطعام على الطعام خطرُكُن منه على حذر وإذا شرعت فسى  
الأكل فابتدء باسم الابهى ثم اختتم باسم ربك مالك  
العرش والشرى وإذا اكلت فامش قليلاً لاستقرار الغذاء وما  
سر قضمه منهن عند أولى النهى كذلك يأمرك القلم الاعلى  
اكل القليل في الصباح انه للبدن مصباح واترك العسادة  
العضرة فانها بليّة للبرية قابل الامراض بالاسباب وهذا  
القول في هذا الباب فصل الخطاب ان الزم القناعة في كل  
الاحوال بها تسلم النفس من الكسل وسوء الحال ان اجتنب  
الهم والغم بهما يحدث بلاء ادهم قل الحسد ياكل الجسد  
والغيظ يحرق الكبد ان اجتنبوا منهما كما تجتنبون من الاسد  
تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدله والذي  
تجاوز اكله تغاقم سقمه قد قدرنا لكل شيى سبباً واعطيناه  
اثراً كل ذلك من تجلى اسمى المؤثر على الاشياء ان ربك

هو الحاكمُ على ما يشاءُ قل بما بيناهُ لا تجاوز الاغلاطُ عين  
الاعتدال ولا مقاديرُها عن الاحوال يبقى الاصلُ على صفائه  
والسُدسُ وسدسُ السُدسِ على حاله ويسلمُ الفاعلان  
والمنفعلان وعلى الله التكلان . . . يا طبيب اشف المرضي  
اولاً بذكر ربك مالك يوم التناد ثم بما قدرنا لصحة امزجسة  
العباد لعمرى الطبيب الذى شربَ خمرَ حبي لقاءه شفاءً  
ونفسه رحمة ورجاء قل تسكوا به لاستقامة المزاج انه مؤيد  
من الله للملاج .

واز حضرت بهاء الله در كتاب بديع است :

اليوم احببى الهى بايد بهيج وجه بر خود سخت نگرند در  
صورت امكان باغذيه لطيفه متنعم شوند و در كل احوال بحسد  
اعتدال حرکت نمايند و اگر غذا واحد باشد احب است عند الله  
ولكن جهد نموده كه آن واحد از اغذيه لطيفه باشد على قدر  
وسع و بايد اولوالفنا فقرا را فراموش ننمايند چه فقرا امانات  
الله اند بين عباد ان انفقوا يا قوم ما رزقكم الله به و كونوا  
من الذين يوشزون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة كذلك  
نزل فى البيان ثم فى الفرقان ثم فى الانجيل والزبور والتوراة  
وصحف الله المهيمن القيوم .

## رجوع بطیب حاذق و اطاعتش فرض است

و در کتاب اقدس است قوله الابهی :

اذا مرضتم ارجعوا الى الحذّاق من الاطباء انا ما رفعنا  
الاسباب بل اثبتناه من هذا العلم الذی جملة الله مطلع  
امرہ المشرق الضیر .

و در لوحی است قوله الاعلی :

حکم الله آنکه مریض به تجویز اطباء باید عمل نماید و لکن  
حکیم باید حاذق باشد درین صورت آنچه امر کند بایسد

---

در یکی از آثار مبارکه است فی معنی قوله تعالی :

" فی ذکر السّدس و سدس السّدس هذا ما نزل فی

الجواب انا اردنا بذلك مقادیر الاخلاط فی الابدان -

المعتدلة علی مذهب القوم فاعلم انّ البلغم سدس السّدس

والصفراء سدس البلغم هذا معنی ما ذکرنا و السّوداء ثلثه

ارباع الصفراء و لنا بیان آخر انّ ربك لهو العلیم الخبیر .

و از احادیث اسلامیه است :



بآن عمل شود چه که حفظ انسان لدى الله ازهر امسرى اعظم تر است حق جل جلاله علم ابدان را مقدم داشته چه که در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب درینصورت سلامتی مقدم بوده و خواهد بود .

## تمنی موت و قرار دادن خود در معرض هلاک

### جائز نیست

و نیز در لوحی خطاب به آقا جمال پروجردی در جواب خواهشش یکی از سه امر یا خروج از این عالم یا رجوع به عکا یا تبدیل زلت است . قوله الرفع الامنع :

ای اسم من الیوم یوم نصرت است و نفسی الحسق جمع حقائق عالین و ارواح مقربین که طائف حول انسند

---

و من قنع فقد اختار الفنى  
على الذلّ والراحة على التعب القناعة كنز لا ينفد عزّ من  
قنع ذلّ من طمع الموت من يأكل في معاء واحده والكافراً كل  
في سبمة امعاء اطولكم جشاً في الدنيا اطولكم جوعاً يوم  
القيامة وفي حديث على من اراد البقاء ولا بقاء فليباكر

مسئلت نموده که بغیض ظاهریه هیکیه انسانیه ظاهر  
شوند و در ظاهر ظاهر بنصرت امرالله قیام نمایند از برای  
احدی سزاوار نیست که طلب خروج از این عالم در ایام  
ظهور مالک قدم نماید بلکه باید فی کل الاحیان ناظرراً  
الی افق الرحمن از خدا بخواهد که خدمتی ازودریسن  
امر ابداع اضع ظاهر شود و لو بذکر کلمه از کلمات او باشد  
ان هذا لفضل عظیم و خیر عظیم و امر عظیم .

و در لوحی دیگر . قوله الاعز الاعلی :

در ذکر جناب حیدر قبل علی علیه بها الله قد قلناه فضلا  
من لدنا واقصناه قمیص الفضل و العناية الذی استضاء به  
الجنان کلها ان ربك لهو الغفور الرحیم ولكن این مقام  
ختم باو شد و من یرتکب بعده لا یذکره الله انه لهو  
الحاکم علی ما یرید اینگونه امور فی الحقیقه مرضی نبوده  
و نیست و همچنین عده معدودات از قبل بدست خسود  
جان در سهیل محبوب امکان ایثار نمودند و مقامات هر یک  
در الواح نازل شده طوی سلطان الشهداء السیذی

---

بالغذاء و لیجود الهواء و لیخفف الرداء و لیقل مجامعة  
النساء و قبل ما خفة الرداء قال قلة الدين :

( مجمع البحرين )

فدى نفسه في العراق ولا مثاله في ريار أخرى قد ظهر  
في هذا الظهور ما لا ظهر من قبل أن ريك لهو الجذاب  
المحرك التفاضل المقتدر الغياض العليم الحكيم ولكن بعد از  
شهادت فخر الشهداء الذي سمى بالبديع في ملكوت  
الاسماء كل بحفظ نفس خود مأمورند که شاید خدمت  
از نفوس در امر حق ظاهر شود هذا ما اردناه لهم ليس  
لاحد ان يتجاوز من حدوده ان اوامر الناس بما جرى من  
قلبي الاعلى في هذا المقام ليعرفن و يكونن من العاطفين .  
و در لوح رئيس در حقي آقا سيد اسمعيل زبيح

زواره وغيره قوله جل وعز :  
ولو ظهر منهم مالا اذن الله لهم ولكن عفا عنهم فضلا من  
عنده انه هو الغفور الرحيم اخذهم جذب الجبار بحيث اخذ  
عن كهم زمام الاختيار الى ان عرجوا الى مقام العكاشفسة

---

عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم  
قال من تردى من جبل ( سقط والعراد اسقط نفسه ) فقتل  
نفسه فهو في نار جهنم يتردى فيه خالداً مخلداً فيها ابداً  
من تجسسى سماً ( تجرع و شرب ) فقتل نفسه فسمة في يسده  
يتجسأ في نار جهنم خالداً مخلداً فيها ابداً و من قتل

و الحضور بهن یدی اللہ العزیز العلیم .

و از حضرت عبدالبہاء در خطاب بہ آقا میرزا احمد

یزدی در بعضی است . قوله العزیز :

أما مسأله تعدی بصعود ازین عالم محض نجات از مالا یطاق

ابدأ جائزہ انسان باید تحمل ہر مشقت و ہلا نماید و صابر

و شاکر باشد .

## مقام عظیم شہادت و بلا یابی فی سبیل اللہ

و نیز از حضرت بہاء اللہ است . قوله الاعزّ الامنع :

اگر ناس بدیدہ بصیرت ملاحظہ نمایند مشہور شود کہ این

محن و بلا یا و مشقت و رزایا کہ بر مخلصین و مؤمنین نازل

و وارد است عین راحت و حقیقت نعمت است و این راحت

و عزت معرضین از حق نفس مشقت و عذاب و زحمت است زیرا

کہ نتیجہ و ثمرہ این بلا یا راحت کبری و علت وصول ہر فرس

---

نفسہ بحدیدة فحدیدتہ فی یدہ یحماً بہا ( یطعن ) فی

بطنہ فی نار جہنم خالداً مخلداً فیہا ابدأ .

( کتاب الادب النبوی )

اعلی است و پاداش و اثر این راحت زحمت و مشقت عظمی است و سبب نزول در درك سفلی پس در هیچ وقت و اوان از نزول بلایا و محن محزون نباید بود و از ظهورات قضایا و رزایا مہموم و مغموم نشاید شد .

و قوله جلّ و علا :

اشهدُ يا محبوبی انّ الشّہادۃ فی سبیلک کانت امسلاً انبیاءک و امنائک قد نطقَ بِذَکَ نِقْطَةُ البیان الّذی استشہدُ فی سبیلک و قال و قوله الحق یا بقیة اللہ قد فدیتُ بِکَ لک و رضیتُ السبَّ فی سبیلک و ما تعنیتُ الاّ القتلَ فی محبتک .

و در لوح رئیس است . قوله الاعز الارفع :

یا لیتَ یسفک دماننا علی وجه الارض فی سبیل اللہ و نکونُ مطروحینَ علی الثریّ هذا مرادی و مراد من ارادَ نسی و صعد الی ملکوتی الابدع البدیع .

و قوله جلّ و عز :

قسم بآفتاب ملکوت صدق کہ هر نفسی از دوستان الهی کہ در آن واقعہ شربت شہادت آشامید ہر فیکِ اعلی صعبسود نمود و در ظلّ قیاب رحمت الهی ساکن و مستریح گشت اگر آن مقامات بقدر ستم ابرہ تجلّی نماید کلّ بندای یا لیتکنی

گفتُ معه ناطق میگردند .

و قوله خطاباً للجمال عزّ كلماته و آیاته :

أما در تبدیل خواری و مذلت ای جمال این زلت‌های وارده  
برتو لا مرالله بوده و این عزتی است فخر عزّتها لو تصسرف  
لتستأنس مع الذلّة و تقول یا ذلّة روحی لك الفداء این انت  
قد قبلتُك كلها لرّبی العزیز الحمید .

و در مناجاتی قوله الافصح الاعظم الاعلی :

و کبر اللّهمّ یا الهی علی مظاهر الشّهادة الذّین أنفقوا  
أرواحهم و اجسادهم فی هذا الامر الذّی به ظهر الفزع  
الاکبر و نوح سکّان مدائن الاسماء و بهم ظهر امرک و انتشر  
ذکرک و لاح ظهورک ای ربّ فانزل علیهم ما ینبغی لشأنک  
و یلیق لحضرتک لانّهم عملوا ما کان علیهم و بقی ما کتبتّه علی  
نفسک لهم . و قوله الاحلی : و من د مائهم حطت الارض ببدا یبع  
ظهورات قدرتک و جواهر آیات عزّ سلطنتک و سوف تحدّث  
اخبارها اذا اتت میقاتها .

---

همانطور که ما دارای جسم و روح هستیم باید قوای جسمانی  
و روحانی خود را هردو حفظ نمائیم و اگر قوای روحانی ضعیف  
گردد قوای جسمانی نیز نقصان پذیرد و اگر قوای جسمانی  
مختل گردد روح متأثر خواهد شد پس باید سعی کرد

و در کلمات مکتونه . قوله الحق :

فَاكْتُبْ مِنْ مَدَارِ الْاِحْمَرِ الَّذِي سَفَكَ فَانَّهُ اَحْلَى عِنْدِي عَسَن  
كَلِّشِي لِيثْبِت نُوْرَهُ اِلَى الْاَبَدِ .

و در یکی از آثار در حق میرزا علی محمد بسین

اصدق قوله الاعلی :

انشاء الله به کمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم اللّٰه  
مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت  
امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنانه بکمال حکمت  
به تبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفعات قمیص رحمانی  
در جمیع جهات متضوع گردد این شهادت محدود بذبح  
و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از  
شهداء در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت  
انفاق مالک و منك و عندک فی سبیلی .

و در لوح عدل . قوله الاعز :

و الذّٰین استشهدوا فی سبیل الله فی هذه الاّیام اولئک  
من اعلى الخلق كانوا ان یدّ کروا الله جهرةً بحیث ما منعهم  
کثرةُ الاعداء عن ذکر الله بارثهم الی ان استشهدوا و كانوا  
من الفائزین و فی حین ارتقاء ارواحهم استقبلتهم قبائل ملا

الاعلیٰ کلّها برایات الامر كذلك قضی الامر بالحق من لشدن  
مقتدر قدیر .

و از حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا حسن ادیب  
طالقانی از ایادی امرالله راجع به شهدا<sup>۱</sup> یزد سال ۱۳۲۱  
است . قوله الحکیم :

### هو الله

ای ایادی امرالله فی الحقیقه در آنچه واقع شده قصوری از  
نفسی نبوده و کلّ در نهایت خلوص بودند و مقصدی جز  
جانفشانی در سبیل الهی نداشتند امری باین عظمت لا بد  
چنین طوفانها دارد عزیز بصر بحرفی جمال جمیع را گرفتار  
نمود پس آن دلبر آفاق چون با رخسار فروخته و موئی مشکبار  
جلوه بیازار نمود البتّه البتّه ولوله و فتنه بیش از یوسف  
کنعانی در عالم انسانی افکند اگر گناهی هست استغفرالله  
از معشوق است نه عاشق از محبوب است نه محب موافق  
زنده دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هرنفس صد جان نثار

لهذا باید بیاد تشنگان جام فدا پر موج بود و بذر کسر  
سرستان صهبای فنا پرواز باوج کرد و شب و روز از خدا  
خواست که نصیبی از آن جام لهریز بریم و برائحه تقدیر



عالم امکان را مشکبیز نمائیم عنقریب آیات خدا درین رِقّ منشور  
آفاق چنان ترتیل گردد که شرق و غرب بحرکت آید زیرا  
چنین جانفشانی در نهایت مالمومیت تا بحال در عالم  
انسانی واقع نشد دیگر ملاحظه فرمائید که چه تأثیراتی  
خواهد بخشید .

و نیز از حضرت عبدالبهاء است . قوله العزیز :

هو الله

ای بنده بهاء سرهاست که در پای آن دلبر یکتا افتاده  
و جانها است که در سبیل آن تشوق حقیقی در میدان <sup>وفا</sup> آن فدا  
گشته این از مقتضای عشق و محبت است و از شروع انجذاب  
و خلّت . . . مقصود این است که این از مقتضای حضرت  
عشق است و باید چنین باشد و الا هر خاری دم از عالم گل  
زند و هر جزئی آنگنگ گل از حنجر بر آرد هر خسیسی خود  
را شخص نفیس شمرد و هر اسیر ابیعتی خود را مظهر حقیقت  
داند لهذا امتحان بمیان آید و افتتان رخ بگشاید و صادق  
از کاذب ممتاز گردد .

و در خطابی دیگر قوله الحکیم :

ای یاران روحانی من حقیقت انسانیت بمشابه خاک پاک است  
که آنچه زخم بیل و کلنگ و شخم بیشتر بیند قوه انبساط

مزداد شود و گل و ریاحین بیشتر و بهتر رویاند ملاحظه  
نمائید که مشاهیر آفاق از روحانیین و ربانیین و اشرافیین  
و حکمای الهی و اعظم بشر و اماجد هر کشور چقدر از عوام  
کالا نعام ضرر دیدند و زجر کشیدند این نظر بحکم ربّ -  
البشر است .

و نیز در لوحی خطاب به ملاّ علی بجزستانی در سال  
بعد از وقوع شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء  
در اصفهان است . قوله الاتم الاكمل :  
یا علی تفکر در نور مشرق از افق صاد نما اگری از عباده  
تا حین بر شحی از بحر معرفت او اطلاع نیافتند او بشهادت  
کبری فائز شده بود لمصری مضت علیه سنین معدودات و گمان  
فانیاً فی مشیة ربه و ارادة مولا بهیچ وجه از خود خیالی  
و اراده و مشیّتی نداشتند و در کل حین مترصد امر الله  
بودند بی اذن و اجازه حق در هیچ امری اقدام نمینمودند  
سالها بود که در ره دوست فدا شده بودند و لکن در ظاهر  
میگفتند و میشنیدند و مشی می نمودند این است شهادت  
کبری و مقام اعلی و رتبه علیا و این مقام بلند ابهی بسه  
شهادت ظاهره مزین شد لثالی دریای زندگانی را اخسذ  
کرد و در قدم دوست نثار نمود این است که بذکر اعظم

فائز شد و قلم اعلی مدتی بذکرش مشغول اظهارا لعطسه و  
مقامه و شأنه و خلوصه یا علی او بدو شهادت فائز شد و اگر  
تفصیل مقام اول ذکر شود البته اکثر ناس متحیر شوند .

## • معالجه باخیزیه و قوه روح

و نیز خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله الحکیم :  
ای منجذب بنفحات الهیه مکتوب مفصل که بعضی گسترلوا  
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید فی الحقیقه در مسأله  
مدخل امراض تدقیق نموده بودید و فی الواقع عصیان را  
مدخلی در امراض جسمانیّه محقق است اگر چنانچه بشر از  
اوساخ عصیان و طفیان بری بود و بر میزان طبیعی خلقی  
بدون اتباع شهوات سلوک و حرکت مینمود البته امراض باین  
شدت تنوع نمی یافت و استیلاء نمی نمود زیرا بشر منهک در  
شهوات شد و اکتفا باطعمه بسیطه نکرد طعامهای مرکب  
و متنوع و متباین ترتیب دار و منهک در آن و در زایسل  
و خدایا شد و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لذا امراض  
شدیده متنوعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث  
الجسم ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت

نماید و چندان در اجراء شهوات مصّرانه نکوشد و ارتکاب معاصی ننماید امراض بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عظیم در امراض است و این امراض بعد از حدوث ترکیب شود و تولید و تناسل نماید و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علی و امراض است و اما اسباب جسمانی صوری امراض اختلال میزان اعتدال در اجزای مرکبه جسم انسانی است مثلاً جسم انسان از اجزاء متعدده مرکب است ولی هر جزئی از این اجزاء را مقداری معین که میزان اعتدال است و چون این اجزاء بر حسب میزان معتدل طبیعی در مقدار باقی و برقرار ماند یعنی هیچ جزئی از مقدار و میزان طبیعی تجاوز نکند و تزیاید و نقصان نیابد مدخل جسمانی از برای امراض حاصل نگردد مثلاً جزو نشوی را میزانی و جزء شکر را میزانی اگر بر میزان طبیعی باقی ماند مدخلی از برای امراض حاصل نشود ولی چون این اجزاء از میزان طبیعی تجاوز کند یعنی تزیاید و تناقص یابد البته از برای امراض مدخلی حاصل گردد این مسئله را بسیار تدقیق لازم است حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده اند که اهل بها باید فنّ طبیب را بدرجه رسانند که به اغذیه معالجه امراض نمایند و حکمتش

این است که در اجزاء مرکبه از میزان اعتدال اگر اختلالی حاصل شود لابد این مدخل امراض است مثلاً اگر جزوی نشوی تزاید نماید و یا جزوی شکری تناقص جوید مرهق مستولی گردد و حکیم حانبق باید کشف نماید که در وجود این مرهق چه جزوی تناقص نموده و چه جزوی تزاید حاصل کرده چون این را کشف نماید فذاتی که جزء تناقص نموده در آن غذا بسیار است بمرهق دهد و اعتدال حاصل کند و چون مزاج اعتدال یابد مرهق مندفع شود و برهان این مسئله آنکه حیوانات سائره فن طب خوانده اند و اکتشاف امراض و عطل و دوا و علاج ندانند هر حیوانی که به مرض مبتلا گردد درین صحرا طبیعت او را دلالت بر نوعی از گیاه نماید و چون آن گیاه را تناول کند مرضش مندفع شود تشریح این مسئله این است که چون جزء شکری در جسم تناقص نماید بالطبع مزاج میمال به گیاهی شود که در آن جزء شکری وفور دارد و بسوق طبیعی که نفس اشتهاست درین صحرا در میان هزار نوع گیاه گیاهی پیدا نماید که جزء شکری در آن بسیار است و آن را تناول کند و اجزاء مرکبه جسمش اعتدال حاصل نماید و دفع مرض شود این مسئله را بسیار تدقیق لازم است و چون اطباء حاذقه درین مسئله تحقیقات

و تعقیبات مکمله مجری دارند واضح و مشهود شود که مدخل  
 امراض از اختلال کویات اجزاء مرکبه جسم انسان است و —  
 معالجه اش به تعدیل کمیت آن اجزاء است و این بواسطه  
 اغذیه ممکن و متصور است و البته در این دور بدیع فسن  
 طب منجر به آن خواهد شد که باغذیه اطباء معالجه نمایند  
 چه قوه باصره و قوه سامعه و قوه ذائقه و قوه شامه و قوه  
 لامسه جمیع اینها قوه معیزه اند تا نافع را از مضر تمیز دهند  
 حال ممکن است که قوه شامه انسان که معیز مشومات است  
 از رائحه استکراه نماید و آنرا نفع بجسم انسان مفید  
 باشد این مستحیل و محال است و همچنین قوه باصره که  
 معیز مبصرات است آیا ممکن است که از مشاهده مزابل  
 مسکروه جسم انسان استفاده نماید نستغفرالله عن ذلک  
 و همچنین قوه ذائقه نیز قوه معیزه است قوه ذائقه چون  
 از چیزی که دارد البته آن مفید نیست اگر در بدایت  
 فائده از او حاصل شود بالمال ضررتش محقق است و همچنین  
 مزاج چون در مقام اعتدال باشد آنچه از آن متلذذ شود  
 شبهه نیست که آن مفید است ملاحظه کنید که حیوان در  
 این صحرا که صد هزار نوع گیاه دارد می چرد و بقوه شامه  
 استنشاق روائح گیاه میکند و بذائقه می چشد هر گیاهی که

شاه از آن مطلق و زانکه از آن مطلق آنرا تناول کنند  
مفيد است اگر اين نوع مریز را نه اشتهت جمع حیوانات در يك  
روز هلاك ميشدند زیرا نباتات سمه بسیار و حیوانات از  
مغزن الادویه بی خبر لکن ملاحظه کنید که چه میزان محکمی  
دارند که بآن کشف نافع از ضرر می نمایند و هر جزئی که  
از اجزاء مرکبه جسمشان تناقص نماید گیاهی بجویند که در  
آن آن جزو مزایید است و تناول کنند و اجزاء مرکبه اعتدال  
حاصل نمایند و مرضی مندرفع شود و چون اطباءى حاذقه معالجات  
را به اغذیه رسانند و اطعمه بسیطه ترتیب دهند و نفسوس  
بشریه را از آنها ك در شهوات منع کنند البته امراض مزمنه  
متنوعه خفت یابد و صحت عمومیه انسانیه بسیار ترقی کند و  
این محقق و مقرر است که خواهد شد و همچنین در اخلاق  
و اطوار و احوال تعدیل گلی حاصل خواهد گشت و علیک  
التحیه و الثناء ع  
و قوله المزیز :

امراض بر دو قسم است روحانی و جسمانی امراض جسمانی  
بادویه و خلاصه اشباب و عقاقیر معالجه گردد اما امراضی  
که از تاثرات نفسانیه حاصل بقوه روح انسانیه معالجه گردد ولی  
قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی

است لهذا چون روح انسانی به تأییدات روح القدس موید  
و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب تأثیرات خویش  
را بخشد و اما تصرفات نفسانی را نیز حکم زیرا بقوه توجه  
انعکاساتی بین قلوب حاصل گردد و از قوه ارتباط فعلی  
و انفعال حاصل شود و از فعل و انفعال معالجات تحقق  
یابد .

• و در خطابی دیگر از آن حضرت است قوله العزیزه :  
اما مسأله ثانی حمل حرز و دعا یا حل اسم اعظم مرقسوم  
در آب و نوشیدن بجهت رفع امراض اگر این دو عمل بتوجه  
تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود  
تأثیرش شدید است .

و نیز از حضرت عبدالبهاء در مفاوضات است قوله

الحکیم :

بدانکه معالجه و شفا بدون دوا بر چهار قسم است دو قسم  
راسبب مادیات است و دو قسم دیگر را سبب روحانیات  
اما دو قسم مادی یکی این است که بین بشر خواه صحت  
و خواه مرض هر دو سرایت دارند اما سرایت مرض شدید  
و سریع است ولی سرایت صحت بنهایت خفیف .



## معالجه مغناطیسی و روحانی

از حضرت عبدالجبار است قوله العزیزه:

اگر دو جسم تعاس بهم کند لابد بر این است که اجزاء میکروب  
از یکی به دیگری انتقال کند و همینطور که مرض از جسدی  
بجسد دیگر انتقال و سرایت سریع و شدید می نماید شاید  
صحت شدید شده شخص صحیح نیز سبب تخفیف مرض بسیار  
ضعیف مریض گردد . . . . . اما قسم دیگر قوه مغناطیسی  
است . . . . . میشود که شخصی دستی روی سر کسی بگذارد  
و یا آنکه روی دل مریض شاید شخص مریض فائده حاصل  
نماید چرا که تأثیر مغناطیس و تأثیرات نفسانی مریض سبب  
شود و مرض زائل گردد این تأثیر نیز بسیار ضعیف و خفیف  
است اما دو قسم دیگر که روحانی است یعنی واسطه شفا  
قوه روحانی است این است که شخص صحیحی شخص مریضی  
را بتعامه توجه کند و شخص مریض هم در نهایت قوه درانتظار  
باشد که از قوه روحانیه این شخص صحیح از برای من صحت  
حاصل خواهد شد و اعتقاد تام داشته باشد بقسمی که میان  
آن شخص صحیح و میانه شخص مریض قلباً یک ارتباط تمام

پیدا گردد و آن شخص صحیح تمام همت را در شفای مریض بگمارد شخص مریض نیز یقین بحصول شفا داشته باشد از تأثیر و تأثرات نفسانی بر عصب هیجانی حاصل شود و آن تأثر و هیجان عصب سبب گردد و مریض شفا یابد مثلش این است که شخص مریض را چیزی نهایت آمال و آرزو باشد بگفته بشارت حصول آن را باو بدهند شاید در عصبش هیجانی حاصل شد و از آن هیجان مرض بگلی رفع گردد و همچنین چون امر پر وحشتی فجاء رخ بدهد شایسته در عصب شخص صحیح هیجانی حاصل گردد و از آن فوراً مرض حاصل شود و سبب آن مرض شیئی مادی نبوده . . . . . از ارتباط کامل در میان شخص طبیب روحانی و شخص مریض بقسمی که آن شخص طبیب توجه تام نماید و شخص مریض نیز جمیع توجه خویش را حصر در شخص طبیب روحانی کند و منتظر حصول صحت گردد همین ارتباط سبب هیجان عصب شود و از هیجان عصب صحت پیدا گردد اما اینها همه بیک درجه تأثیر دارد نه دائماً . . . یعنی این وسائط در مرضهای شدید حکمی ندارد مگر بنیه معاونت کند چرا بنیه قویه خیلی وقتها مرض را دفع کند این قسم سیم بود و اما قسم چهارم آن است که بقوه روح القدس شفا حاصل

گردد و آن نه مشروط به تعاس است و نه مشروط به نظر حتمی  
و نه مشروط بحضور بهیچ شرطی مشروط نیست .

## تائید دعای اجل معلق

### محتوم

از حضرت عبدالبهاء در خطابی است قوله

الحکیم :

و اما سئوالی که نموده بودید که با وجود تلاوت مناجات و  
قرائت دعای شفا چگونه این نفوس وفات یافتند بدانکه این  
ادعیه و مناجات به جهت شغای از اجل معلق است نه  
قضای محتوم و مبرم زیرا اجل بر دو قسم است اجل معلق  
و اجل محتوم . اجل محتوم را تغییر و تبدیلی نه و اگر  
چنین باشد که از برای مریض تلاوت مناجات شود شفا یابد  
دیگر نفسی ترك قالب عنصری نکند و ازین جهان بجهان  
دیگر صعود و ترقی ننماید زیرا هر وقتی نفسی علیل گردد  
ترتیل مناجات شود و شفا یابد و این مخالف حکمت بالفیه  
الهیة است بلکه مقصد از طلب شفا این است که از اجل

معلق محفوظ ماند و از قضایای غیر محتوم مصون گردد مثلاً  
ملاحظه نمائید که این سراج را مقداری از دهن موجود و  
چون بسوزد دهن تمام گردد یقیناً خاموش شود و لکن  
ادعیه خیریه مانند زجاج است که این سراج را از بارهای  
مخالف حفظ نماید تا بقضای معلق خاموش نگردد.

## ترک غذای گوشت اولی

است

و نیز در خطابی دیگر است قوله الجلیل :

اما در خصوص خوردن گوشت حیوان و عدم آن بدانکه در  
اصل ایجاد الهی طعام هر ذی روحی معین گردیده که  
دون آن موافق نه مثلاً حیوان درنده مانند گرگ و شیر و  
پلنگ آلت درندگی دارد مثل دندان کج و ناخن و چنگ

---

گرد عا جطه مستجاب شدی

هردمی عالمی خراب شدی

(اوحدی)

گر تضرع کنی و گسر فریاد

دزد زر باز پس نخواهد داد

(سعدی)

این واضح است که طعام این حیوان گوشت است اگر  
بخواهد بچرد دندانش نهات را نبرد و همچنین دانه را  
حل نتواند زیرا دندان آسیاب ندارد و اما حیوان چرنسده  
را مثل چهار پایان دندانی داده که مانند داس گیاه را  
درو نماید این واضح است که طعام این حیوانات تپسات  
است اگر بخواهد صید حیوان نماید نتواند ولی باز را منقار  
کج است و چنگ تیز اگر بخواهد دانه از زمین بردارد نتواند  
زیرا منقار مانع از اخذ دانه است لهذا غذای او گوشت است  
و اما انسان را نه دندان کجی و نه ناخن تیز و چنگی  
و نه دندانی نظیر داس آهنی ازین واضح و مشهود گردد  
که طعام انسان حیوانات و اشعار است دندانهای انسانی  
بعضی مانند آسیاست که دانه را حل نماید و بعضی تیز و  
راست است که اشعار پاره کند لهذا انسان محتاج و مجبور

---

آذرباد زرتشت یکی از پیشوایان بزرگ در اندر زمانه خود  
میگوید صد و شصت سال زیسته ام و نود سال عمر خسود را  
بعوهدی و پیشوایی گذرانیدم هرگز گوشت نخوردم و اگر  
امر مهمی انجام دادم غره نشدم و ازرنجی که بمن رسید  
افسرده نگردیدم .

( از کتاب اخلاق ایران باستان )

بخوردن گوشت نیست اگر ابدًا گوشت نخورد باز در نهایت  
خوشی و قوت زندگی نماید مثل اینکه طائفه برهمنی هند  
ابدًا گوشت نخورد و با وجود این در قوت و قدرت بنیسه  
و قوای حسیه و مشاعر عظیمه از طوائف دیگر پست تر نیستند  
و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف  
رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند به حیوانات و فواکسه  
و روغنها و مغزها از پسته و بادام قناعت کند البته بهتر و  
خوشر است .

و از آن حضرت در سفرنامه اروپاست قوله العزیز :

وقتی بیان جمال مبارک این بود که اگر کسی حیوانات ذبح  
نکند و به نباتات قناعت نماید البته بهتر است ولی نهی  
نفرمودند زیرا ممکن نیست که انسان حیوانی نخورد چه که  
در هر آب و گیاهی و میوه ای حیواناتی که انسان از خوردن  
ناگزیر است موجود نهایت ضعف و شدتی دارد .

و در سفرنامه آمریکا است قوله العزیز :

ولکن خوراک انسان گوشت نیست چه که در ایجاد آلات گوشت  
خوری با و داده نشده خدا او را احسن صور داده و مبارک  
خلق فرموده نه درنده و خونخوار .

و در خطابی است قوله العزیز :

اما از مسئله ذبح حیوانات سؤال نموده بودید چـون  
جماد از عالم جمادی فانی شود و بعالم نباتی آید پس  
ترقی کند و چون نباتات از عالم نباتی فانی گردد ترقی نماید  
بعالم حیوانی در آید و چون از عالم حیوانی فانی شود به  
عالم انسانی ترقی کند مبنی بر این حکمت است که خوردن  
گوشت مباح گردیده با وجود این شفقت و مرحمت انسان  
خشنود از ذبح حیوان نیست ولی نظر بر رحم و مروت است  
نه حکم الهی حکم الهی همان است که در کتاب منصوص  
است .

و در مفاوضات است قوله المیز :

ولی سعادت حقیقی ( حیوان ) این است که از عالم حیوان  
به عالم انسان انتقال نماید مثل حیوانات ذریه که بواسطه  
هوا و آب در جوف انسان حلول نماید و تحلیل گردد و بدل  
ما یتحلل در جسم انسان شود این نهایت عزت و سعادت  
اوست دیگر ما فوق آن عزت برای او تصور نشود .

و از حضرت بهاء الله در سورة المملوك است قوله جلّ

وعزّیانه :

یا ملاء القسیسین و الرهبان کلوا ما احلّه الله و لا تجتنبوا  
اللحوم قد اذن الله لكم باكلها الا فی ایام معدودات فضلا

من لدنه انه لهو العزيز الكريم ضَعُوا ما عندكم خذوا ما اراده الله هذا خيرٌ لكم ان اتم من العارفين .

## حکم صید

و در کتاب اقدس است قوله الابهی :

اذا أرسلتم الجوارح الى الصيد اذكروا الله اذا يحل ما اسكن لكم ولو تجدونه ميتاً انه لهو العليم الخبير اياكم أن تُسرفوا في ذلك كونوا على صراط العدل والانصاف في كل الامور كذلك يأمركم مطلع الظهور ان اتم من العارفين .  
و در رساله "سئوال و جواب است :

سئوال از صید جواب : قوله تعالى " اذا ارسلتم الجوارح "

در قرآن است قوله :

" قُلْ لَا اَجِدُ فِي ما اُوْحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَيَّ طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُونَ مَيْتَةً اَوْ دَمًا سَفُوْحًا اَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَاِنَّهٗ رَجِسٌ اَوْ فَسَقًا اِهْلًا لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرِ باغٍ و لا عارٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ و عَلَيَّ الَّذِيْنَ هَادُوْا حَرَمْنَا كُلَّ ذِي ظَنْرٍ و مِنَ الْبَقَرِ و الْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُوْمَهُمَا اِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا اَوْ الْحَوَايَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذٰلِكَ جَزَيْنٰهُم بِبَغْيِهِمْ . " و جمعی



اقسام دیگر هم در آن داخل است چون تفنگ و تیر و غیرهما  
از هر نوع آلات که بآن صید میکنند و لکن اگر با دام صید  
شود و تا وصول بآن مرده باشد حرام است .

و در لوحی است قوله الاطی :

و اما ما ذکرتم فی ذبیحة المیتة حکمها حکم القبل کذلک حکم

---

از علماء اسلام طبق منصوص این آیه و وفق روایت از ابی  
عباس و عایشه لحوم محرمة را محدود به همین اشیا مذکوره  
دانسته و اشیا مذکوره در آیه از سوره مائده قوله :

” حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ  
بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمَوْقُوزَةُ وَ الْمُتْرَدِيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ  
إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ  
ذَلِكُمْ فُسْقٌ ” را مشمول در لفظ میتة از همین آیه قرار دادند  
ولی اکثر علماء محرّمات کتاب را منحصر در اینها دانسته  
و محرّمات مذکوره در اخبار را هم بآنها طحق کردند از آن  
جمله درندگان صاحبان دندان گوشت خوری و مرقان پسا  
چنگالند و اما اشیا غیر منصوصه که بنوع خصوصی و یا جمعی  
ذکری از آنها بنا بر عقیده شافعی تطبیق با مذاق توده  
انام است یعنی آنچه را که اغلبی از طبّیات دانسته و میخورند  
جلال و آنچه را اغلبی خیانت شمرده نمی خورند حرام

به الرَّبِّ فِي الْحَيْنِ .

و از حضرت عبدالبهاء در جواب سوال آقا میرزا محمد ناطق . سوال " مَأْكُولُ اللَّحْمِ وَغَيْرُ مَأْكُولٍ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ أَطْعَمَهُ وَ أَشْرَبَهُ فِي دِيَانَاتٍ وَ شَرَائِعٍ مُخْتَلَفٍ أَسْتَ الْيَوْمَ تَكْلِيفُ أَهْلِ بَهَاءٍ فِي أَيْنِ خُصُوصٍ جَيْسَتْ ؟ "

جواب : قوله العزيز :

لحومی که مطلوب و گوارا است مأکول لحوم منغوره میباشد و این را بیت عدل باید بموجب حکمت تعیین نماید و اگر چنانچه بطعام نباتی اکتفا شود البته برحم و مروت نزدیکتر است .

نهی از افیون

در کتاب اقدس است قوله تعالی :

حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْسِرُ وَالْأَفْيُونُ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشَرَ الْخَالِقِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ أَيَّاكُمْ أَنْ تَسْتَعْطِلُوا مَا تَكْسَلُ بِهِ هِيَ هِيَ كَلْبُكُمْ وَيَضُرُّ أَيْدِيَكُمْ أَنَا مَا أَرْضَانَا لَكُمْ إِلَّا مَا يَنْفَعُكُمْ بِشَهَادَةٍ

میباشد در قرآن است احلّ لكم الطیبات الخ و در حدیث است

بذلك كلُّ الاشياء لو انتم تسمعون .

وقوله جدّ و علا :

قد حرّم عليكم شربُ الافيون انا نهيناكم عن ذلك نهياً عظيماً  
في الكتابِ والذى شرب انّه ليس منّي اتقوا الله يا اولسى  
الالباب .

و از حضرت عبد البهاء است قوله العزيز:

و اما قضيه تريك نفوس را از خاك پست تر كند و از عظم  
رهم پوسيده تر سبحان الله چقدر عجيب است و چقدر  
غريب كه انسان خود را زنده مرده نمايد و افسرده و پژمرده

---

في القرآن الكريم : اَحِلَّ صَيْدُ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ قَالَ مَالِكُ وَاللَّيْثُ  
وَالْاَوْزَاعِي وَ يَحْيَى بن سَعِيدٍ لَا يَحْرُمُ مِنَ الطَّيْرِ شَيْءٌ وَ اَحْتَجَبُوا  
بِعَمُومِ الْآيَاتِ الْمُنْتَخِبَةِ وَ لَمْ يَثْبُتْ عِنْدَ مَالِكٍ حَدِيثُ النَّبِيِّ عَنِ اَكْلِ  
كُلِّ ذِي مَخْلَبٍ مِنَ الطَّيْرِ وَ دَرِ الْقُرْآنِ اسْتِ . لَا تَحْرِمُوا  
طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ  
وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ حَلَالًا طَيِّبًا . وَ فِي الْقُرْآنِ قَوْلُهُ تَعَالَى :  
اَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِلسَّيَارَةِ وَ حُسْرَمٌ  
عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا . الْخ وَ يَسْئَلُونَكَ مَاذَا اَحِلَّ  
لَهُمْ قُلْ اَحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ  
تَعَلَّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ فُكُلُوا مِمَّا اَسْكَنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا

کند و جز ضرر اثر نیند و باوجود این چگونه مصرّ بر حصول این ضرر گردد والله الذی لا اله الا هو اگر انسان زنده در قهر نشیند بهتر از آن است که مرتکب شرب افیون شود و مظهر الجنون فنون گردد البته البته خویش و بیگانه را نصیحت نمائید و از این عمل قبیح مانعیت کنید که الیوم در آستان مقدس اعظم محرّمات شرب تریاک است. اِذَا نَا اللّٰهَ وَايَاكُمْ مِنْ هَذَا الضَّرِّ الْعَظِيمِ وَ الْبَلِيَّةِ الَّتِي هَادِمَةٌ لِلْبَنِيَانِ الْجَسِيمِ .

و قوله العزيز :

شارب و شاری و بائع کلّ محروم از فضل و عنایت الهی هستند و بصریح نقی الهی حرام است . . مگر کسی بجهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاء خانه ها محض معالجه

---

اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ الْيَوْمَ اَحْسَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ اوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لِهِمْ وَ نِيزَ فِي الْقُرْآنِ اسْت : «وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا يَدْعُو بِاسْمِ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ اِنَّهُ لَفِسْقٌ» بَقَوْلِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ فِتْوَايَ شَافِعِي زَيْبِحَهُ مُسْلِمٌ وَلَوْ بِدُونِ ذِكْرِ اسْمِ اللّٰهِ حَلَالٌ اسْت . وَ فِي الْحَدِيثِ «مَنْ اَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ الْخَبِيثَةِ فَلَا يَقْرَبُنَا مَسْجِدَنَا يَرْبَعُ اَلْفَ سَنَةٍ» وَ الثُّومُ وَ الْبَصَلُ وَ الْكِرَاتُ وَ خَبَثُهَا مِنْ كِرَاهَةِ طَعْمِهَا وَ رَائِحَتِهَا

امراض صرف میکنند .

و قوله الحكيم :

أما افیون کثیف طعمون نمونذ بالله من عذاب الله . . . ای  
پاران جبر و عتف و زجر و قهر درین دوره الهی مذسوم  
ولی در منع از شرب افیون باید بهر تدبیری تشبث نمود  
بلکه ازین آفت عظمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد .

و در خطابی دیگر است . قوله العزیز :

واترك شيئاً فشيئاً بالتدریج ما هودا مسکن موقت لبعض  
داه و مضعف للمروق و الاعصاب و مفسد للدم و هذا هسو  
القول الصواب .

و در خطابی به حیدر علی و میرزا علی محمد و

میرزا حسین در سروستان قوله العزیز :

در خصوص زرع تریاک استفسار نموده بودید زرع تریاک جز  
بجهت معالجه جائز نه زیرا اکثر در معالجات مستعمل .

---

وانما نهاهم عن ذلك عقوبةً و نکالاً و انه كان تیانزی  
بالرأحة الخبيثة كالملائكة و فی الخبر نهی عن اكل  
دواء خبیث . ( مجمع البحرین )

# نهی از مسکرات

در کتاب اقدس است قوله تعالی :

لَيْسَ لِلْحَاقِلِ ان يَشْرَبَ مَا يَذْهَبُ بِهِ الْعَقْلُ وَلَهُ انْ يَعْمَسَ  
مَا يَنْبَغِي لِلانْسَانِ لَا مَا يَرْتَكِبُهُ كُلُّ غَافِلٍ مَرِيْبٍ .  
و در لوحی است . قوله جل و علا :

ابن ذبیح غلام قبل علی

الاعظم الابهی

ای غلام مالک اتام و سلطان ایام میفرماید طوبی از برای  
نفسی است که الیوم بذکر الله ذاکر و بهشطرش ناظر است  
الیوم هر کل خدمت امر مالک غیب و شهود لازم است نیکوست  
حال نفسی که بخد متش قیام نمود و بحبش بین اهل مالا  
اعلی و ساکنین مدائن انشاء معروف گشت . ای سرمستان  
خمر عرفان در این صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی  
صبح حقیقی بیاشامید این خمر توحید را خمار دیگر است  
و خمارش را کیفیت دیگر آن از شعور بکاهد و این بر شعور  
ببفزاید آن نیستی آورد و این هستی بخشد آن را صداع  
از عقب و این را حب مالک ابداع همراه . بگوای خلق

محبوب حق ساقیست و اعطای کوثر باقی میفرماید **أَنْ أُسْرِعُوا**  
الی ما ارادَ لكم معرضاً عما اردتم هذا خیرٌ لكم و اسمی  
المهیمن علی العالمین ذکر اخیک من قبل ربک و اسمک  
و الذین آمنوا بالله العلیم الخبیر .

و در لوحی است قوله جلّ و عزّ :

ایاکم أَنْ تَبَدَّلُوا خمرَ الله بخمرِ انفسیکم لانّها یخامرُ العقلَ  
و یقلبُ الوجهَ عن وجه الله العزیز البدیع و انتم لا تتقربوا  
بها لانّها حرمت علیکم من لدی الله العلیّ العظیم .

و در لوحی دیگر قوله الاعلی :

بسم الذی کان ظاهراً فوق کلّ شیءٍ هذا کتابٌ من لدی  
المسجون الی الّتی آمنت برّبّها و كانت من القانتات و عرفت  
ربّها فی ایام الّتی کلُّ غفلوا عنه الا الذین هم انقطموا من

---

در قرآن است . " یا ایّها الذین آمنوا انما الخمرُ العیسرُ  
و الانصابُ و الازلامُ رجسٌ من عملِ الشّیطانِ فاجتنبوه  
لعلکم تفلحون انما یریدُ الشّیطانُ أَنْ یوقِعَ بینکم العداوةَ  
و البغضاءَ فی الخمرِ و العیسرِ و یصدّدکم عن ذکرِ الله و عن  
الصّلوةِ فهل انتم منتهون . و در امثال سلیمان اصحاب  
۲۳ " لا تکن بین شریبِ الخمر . . . لمن الویل لمن الشقاء  
لمن المخاصمات لمن الکرب لمن الجرح بلا سبب لمن -

الدنیا وبلغوا الی مقرّ الذی جعله اللّٰه مقدّساً عن الاسماء  
والصفات ان یا امة اللّٰه اسمی نداءً هذا الغلام الذی ظهر  
فی قطب الآفاق بملکوت الآیات لیجذبک نداءً وینقطعُک  
عمّا خلق فی الدنیا ویقرّبک الی مکنّ الظهورات طهری  
نفسک عمّا یکرهه اللّٰه ثمّ اذکر به بقلّبک ولسانک ولا تكونسی  
من الصّامات ایاک ان تعطی ما یضیع به امر اللّٰه بین عباده

ازمهرارا لعینین للذین یدمنون الخمر لا تنظر الی الخمسر  
اذا احمرّت حین تظهر حبابها فی الکاس وراعت مرققسه  
تلسع کالحیة و تلدغ کالافعوان . ودر کتاب اشعیا اصحاح  
ه " وای بر آنانکه سحرگاه بر میخیزند تا آنکه پیروی مسکرات  
نموده تا بشام درنگ مینمایند که شراب ایشان را گرم نماید ودر  
مجالس خود بریط و سنتور و دف و نای و شراب موجود دارند  
وای بر آنانکه بنوشیدن شراب پهلوان ودر مزج مسکرات  
قوت مندند . ودر کتاب حبقوق اصحاح ۲ " حقاً انّ الخمر  
غادره . ودر سفر تثنیه اصحاح ۲۱ " به مشایخ شهرش  
بگوئید این پسر ما باغی دیاغی شده و بقول ماگوش نمیدهد  
اکول و میخواره است پس تمامی مردمان شهرش او را بسنگ  
سنگسار نمایند تا بمیرد . ودر انجیل لوقاباب اول " زیرا که او  
نزد خداوندگار بزرگ میشود و شراب و خمر نخواهد آشامید و



لَا يَنْ النَّاسَ يَرْجِعُونَ كُلَّ عَمَلٍ سِوَاهِ هَذَا الْعَمَلِ الَّذِي قَدَّسَهُ  
 عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَالْإِشَارَاتِ أَنْ أَشْرَبَنَ بِأَمَاءِ اللَّهِ خَمْرَ  
 الْمَعَانِي مِنْ كَوْنِهَا مِنَ الْكَلِمَاتِ ثُمَّ أَتْرَكَنَ مَا يَكْرَهُهُ الْعَقُولُ لَا نَبْهَا  
 حَرَمَتْ عَلَيْكَ فِي الْأَلْوَابِ وَالزَّرَاتِ أَيَاكُنَّ أَنْ تَبْدَلَنَ كَوْنِ  
 الْحَيَوَانَ بِمَا تَكْرَهُهُ أَنْعَسَ الزَّكَايَاتِ أَنْ اسْكُرْنَ بِخَمْرٍ مَحْبَسَةً  
 اللَّهُ لَا بِمَا يَخَامُرُ بِهِ عَقُولُكُنَّ يَا أَيَّتُهَا الْقَائِمَاتُ أَنْهَا حَرَمَتْ  
 عَائِ كُلَّ مَوْمِنٍ وَ مَوْمِنَةٍ كَذَلِكَ أَشْرَقَ شَمْسُ الْحَكْمِ مِنْ أَفْئِقِ  
 الْبَيَانِ تَسْتَضِيئُ بِهَا أَمَاءُ الْعُثْمَانَاتِ وَالرُّوحِ عَلَى كُلِّ مَسْنِ  
 عَمَلٍ بِمَا أَمَرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ وَكَانَ مِنَ الطَّاهِرَاتِ النَّائِبَاتِ .

و در کلمات مکتونه است قوله جلّ و علا :

هگو ای پست فطرتان از شراب باقی قدسم چرا به آب فانی  
 رجوع نمودید .

و قوله عزّ بیهانه :

ای پسر خاک از خمر بی مثال محبوب لا یزال چشم میسوس  
 و بخمر کدره فانیه چشم مگشا .

هم از شکم مادر خود به روح القدس مطو خواهد گردید  
 و در نامه پولس به اهل افسس باب ه " مست شراب  
 مشوید که در آن فساد است بلکه مطو از روح -  
 باشید ."

### و قوله الحق :

ای پسر انسان شهنی از ژرف دریای رحمت خود بر عالمیان  
مذول داشتم و امدی را مقبل نیافتم زیرا که گل از خمیر  
باقی لطیف بما کتیف نبید اقبال نموده اندواز کاس جمال باقی  
بجام فانی قانع شده اند فیض ما هم به یقنعون .

و از حضرت عبدالبهاء در ضمن مرقومه مبارکه است

قوله اللطیف :

جميع نفوس را نصیحت نمائید که با وجود آنکه جام باقی و  
خمر الهی میسر هیچ فطرت پاکی به این آب فانی منتسب  
نماید نمایند لا والله .  
و در خطابی دیگر :

پس باید کوشش باقی را طلبید نه ما تلخ فانی و البهائ علی  
الذین سکروا من خمر محبة الله .

و از حضرت ولی امرالله در ابلاغیه ایست قولیده

العدل :

شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نسه و  
در زمره مؤمنین داخل نیست ولی اگر ترك آن دفعة واحدة  
ضرر گلی داشته باشد درین صورت مؤمن حقیقی بایسد در  
کمال صمیمیت متدرجاً اقدام به ترك آن نماید .